

گفتمان‌های حقوق تنوع فرهنگی و قومی

محمدعلی قاسمی

تاریخ ارائه: ۱۳۸۴/۱/۱۰

عضو هیأت علمی پژوهشکده مطالعات راهبردی

تاریخ تأیید: ۱۳۸۴/۳/۲۳

چکیده

در سطح جهانی و در روندهای کلی توجه به امور قومی، دو خط سیر کلی وجود دارد. نخست خط سیری که به حفظ تنوع فرهنگی اهمیت می‌دهد و از آن حمایت می‌کند و دوم خط سیری که ایده یک دولت، یک ملت و یک زبان هنوز برایش جذاب است. در گفتمان غربی، به دلایل متعددی، خط سیر کلی به سمت حفظ تنوع فرهنگی است. اندیشه‌ها و تصورات سابق مبنی بر اینکه تنوع در جریان صنعتی شدن و مدرنیته رنگ خواهند باخت، ابطال شدند و حتی در مواردی نسبت جمعیتی گروه‌های اقلیت افزایش یافت. ترکیب روندهای فوق در کنار رشد اندیشه‌های پست‌مدرن که در بنیادهای تفکر مدرن و روایت‌های کلان آن و از جمله ملیت‌تردیدیایی روا داشته‌اند، موجب رشد اندیشه حقوق فرهنگی اقلیت‌ها و قومیت‌ها شد. اما در جهان سوم و مراکز اروپای شرقی، به دلیل جذابیت پاینده ملت یکدست و یک‌رنگ، و برخی عوامل دیگر چون نگرش‌های تاریخ‌محور (که وجود گروه‌های اقلیت را بقایای حوادث تلخ تاریخی می‌دانند)، امنیتی کردن افراطی مسایل قومی، غلبه نظریه توطئه و مسایل منطقه‌ای و برداشت ناصحیح از روند جهانی شدن، باعث انکار حقوق مذکور و برخورد خشن با طرفداران حقوق تنوع فرهنگی شده است.

کلیدواژه‌ها: تنوع قومی، تنوع فرهنگی، حقوق اقلیت‌ها، دموکراتیک‌شدن، جهانی‌شدن

فصلنامه مطالعات راهبردی • سال هشتم • شماره سوم • پاییز ۱۳۸۴ • شماره مسلسل ۲۹

مقدمه

در جهان امروز شاهد حرکتی به ظاهر متناقض هستیم. از یک سو، در جهان صنعتی و پیشرفته (غرب)، اندک اندک واحدهای ملی و کوچک، اختیارات خود را به واحدهای بالاتر انتقال می‌دهند و همگرایی و پیوستگی بیشتر ایجاد می‌شود و از سوی دیگر نوعی تجزیه و جدایی واحدهای متحد سابق و ایجاد واحدهای جدیدتر کوچک در جریان است. به عبارت دیگر در یک طرف، حرکت به سمت وحدت و همگرایی و در سمت دیگر، واگرایی و تجزیه به چشم می‌خورد. برای مثال اشاره به موارد اتحادیه اروپا و تجزیه شوروی و یوگسلاوی پیشین کافی است. در پس این حرکت دوگانه، حرکت دوگانه دیگری نیز قابل تشخیص است. از یک طرف در کشورهای غربی و صنعتی اختیارات و آزادی‌های بیشتری به واحدهای محلی، گروه‌های قومی و فرهنگی و به طور کلی جوامع اقلیت داده می‌شود و تلاش‌های فراوانی برای حفظ تنوع فرهنگی و رسمیت‌بخشیدن به زبان‌های محلی و بومی صورت گرفته و به ثمر نشسته است. در سمت دیگر، آزادی‌ها و خودگردانی‌هایی که در بلوک شرق سابق برای گروه‌های قومی / ملی و اقلیت‌ها وجود داشت، از آنها سلب می‌شود. در این خصوص نیز اشاره به اوضاع بریتانیا، کانادا و اسپانیا در بلوک صنعتی و اوضاع اقلیت‌های مختلف اروپای شرقی، همچون مجارهای اسلواکی و آلبانی‌تباران کوزوو کافی به نظر می‌رسد.

اگر نوع رفتار کشورهای جهان سوم را نیز به منظره فوق بیافزاییم، می‌توان با اندکی تساهل دو گفتمان را در خصوص تنوع قومی / فرهنگی و حقوق افراد متعلق به گروه‌های قومی / فرهنگی اقلیت، شناسایی کرد. بنابراین در تحقیق حاضر درصدد پاسخ به این پرسش اصلی هستیم که به صورت کلان چه گفتمان‌هایی در ساحت حقوق اقلیت‌ها و قومیت‌ها وجود دارد و این گفتمان‌ها چه نسبتی با یکدیگر دارند؟ برای پاسخ پس از بررسی مفاهیم بنیادین، به ریشه‌های دو گفتمان مذکور و نسبت آنها با یکدیگر، پرداخته می‌شود و سپس از امکان گذار یک گفتمان به دیگری بحث خواهد شد.

الف. مفاهیم اصلی و بنیادی

برای آنکه منظور مقاله وضوح کافی داشته باشد، تعریف هرچند با تسامح مفاهیم اصلی‌ای که در ادامه به آنها اشاره خواهیم کرد، لازم به نظر می‌رسد.

برخی از محققان میان جوامع چندقومی^۱ و چندفرهنگی^۲ تمایز قایل می‌شوند. به زعم آنان جوامع چندقومی محصول فرآیندهای طولانی تاریخی‌اند و از همزیستی طولی‌المدت گروه‌های قومی ایجاد می‌شوند، نظیر جوامع اروپای شرقی. لیکن جوامع چندفرهنگی محصول مهاجرت بوده و حالتی موقت و گذرا دارند و در نهایت به جامعه‌ای یک‌دست تبدیل خواهند شد؛ نظیر ایالات متحده و کانادا.^(۱)

البته این دیدگاه قابل چالش است و اشاره به مواردی چون کبک در کانادا و ظهور اقلیت مهم اسپانیولی زبان (هیسپانیک) در ایالات متحده برای تضعیف و طرد آن کافی است. به هر حال، این نکته شایان توجه است که در ادبیات مطالعات قومی / اقلیتی اصطلاحات فراوانی وجود دارد و این اصطلاحات در همه موارد به دقت تعریف نمی‌شوند. مثلاً پرمداس^۳ از حدود ۴۰۰۰ گروه قومی - فرهنگی^۴ سخن می‌گوید که در بیش از ۱۸۵ کشور پراکنده‌اند. به زعم وی امروزه به دلایلی چون مهاجرت، تجارت و مسافرت تقریباً همه دولت‌ها به صورت چندقومی درآمدند.^(۲) (جز چند استثناء همچون بوتسوانا، کره و سومالی) بنابراین به زعم پرمداس آنچه محققان دیگر جوامع چندفرهنگی می‌دانند، جوامعی چندقومی است و در واقع وی دو اصطلاح مذکور را مترادف به کار می‌برد. محققان عمدتاً «نژاد» را بر خصوصیات جسمانی - ژنتیکی نظیر رنگ پوست، بافت مو، شکل بینی و چشم حمل می‌کنند.^(۳) لیکن این تمایز همواره سهل و میسر نیست و از این‌رو، برخی از اهل تحقیق هر سه مقوله گروه قومی / نژادی / فرهنگی را مترادف و یا با تساهل به یک معنا به کار می‌برند.^(۴) مقوله فرهنگ شامل آداب و رسوم، زبان، لباس، دین و مانند آن می‌شود. شاید بعضی از اهل نظر به گنجاندن دین در ذیل فرهنگ معترض باشند و ذات دین مندرج در نصوص قدسی را با دین عملی واحد ندانند. ولی

1. Multiethnic
2. Multicultural
3. Premdas
4. Ethnocultura

به هر صورت، دینی که در عمل رواج دارد، باعث تمایز و تفاوت می‌شود. بنابراین آنچه در این مقاله گروه اقلیت و یا قومی دانسته می‌شود شامل گروه‌های دینی، فرهنگی، زبانی و احیاناً نژادی است که واجد خصوصیات زیر است:

- یک.** خصوصیات منحصر به فرد فرهنگی که آنها را از مابقی جامعه متمایز می‌سازد. این تفاوت‌ها نه جزئی و کم‌اهمیت بلکه همچون دین و زبان اموری مهم‌اند.
- دو.** احساس تعلق به یک جمع یا جامعه مشترک؛ داشتن خودآگاهی که می‌تواند ناشی از احساس بر خورداری از میراث و اصل و نسب مشترک باشد. این حس به حدی اهمیت دارد که برخی، گروهی قومی را صرفاً زائیده تفکر مردم و اموری سوژکتیو می‌دانند.
- سه.** قومیت مداری؛ هرگروه در قبال دیگران با موازین و ارزش‌های خود قضاوت می‌کند و در اغلب موارد منتج به استنباط تفوق گروه خودی بر دیگران می‌شود.
- چهار.** عضویت انتسابی؛ فرد با تولد در یک گروه، عضو آن می‌شود و به سهولت نیز نمی‌تواند آن را ترک کند. زیرا در صورت تمایل او، جامعه خروج وی را تأیید نمی‌کند و یا نمی‌تواند خروج خود را از جامعه مزبور به دیگران بقبولاند.
- پنج.** سرزمین مشترک یا وطن آباء و اجدادی که غالباً نوعی استقلال یا خودگردانی برای آن طلب می‌شود. (۵)

منظور از تنوع فرهنگی - قومی یا تنوع قومی - فرهنگی^۱ در این مقاله نیز اشاره به وجود گروه‌هایی با مشخصات فوق در جامعه است که طبعاً از اکثریت متمایز می‌شوند. منظور از گفتمان نیز طریقه معنادهی^۲ به حوزه‌ای خاص از پراتیک؛ از منظری خاص است. بین پراتیک‌های گفتمانی خاص و عرصه‌های مشخص عمل شامل وضعیت‌ها، چارچوب‌های تشکیلاتی و ساختارهای اجتماعی روابطی وجود دارد. یعنی هم پراتیک‌های گفتمانی بر عالم عمل اثر می‌گذارند و هم پراتیک اجتماعی به گفتمان‌ها شکل می‌دهند. بنابراین گفتمان‌های حقوق تنوع فرهنگی / قومی ضمن آنکه نوعی رفتار و برخورد را با گروه‌های اقلیت / قومی مطرح می‌کنند، خود از ساحت سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جامعه‌شان متأثر می‌شوند. (۶)

1 . Ethnocultura Diversity

2 . Signifying

با تسامح می توان گفت که در این معنا، گفتمان شباهت زیادی با ایدئولوژی دارد. مضمون حقوقی اصطلاح مذکور نیز، اشاره به ترتیبات سیاسی و اجتماعی است که به صورت موجه و مصوب به کار می روند.

ب. دو گفتمان در خصوص حقوق تنوع فرهنگی

به نظر می رسد که در جهان امروز دو گونه برخورد و رویکرد نسبت به تنوع قومی وجود دارد. پروفیسور ویل کیملیکا، در مقاله فاضلانه خود از دو اصطلاح شرق و غرب برای تفکیک آنها استفاده می کند. (۷) البته اشاره او به اروپای شرقی است اما به نظر می رسد که نوع رفتار اروپای شرقی را در بخش هایی از جهان سوم و ممالک در حال توسعه آسیا نیز می توان مشاهده کرد. در این صورت اطلاق لفظ شرق بر گفتمان دوم (یعنی غیر غربی) صحیح نمی نماید. عنوان گفتمان جهان سومی نیز دقت کافی را ندارد، زیرا برای مثال اوضاع کشورهای آمریکای لاتین به جهان غرب نزدیک تر است. لیکن در فقدان اصطلاح مناسب، با تسامح اصطلاح گفتمان جهان سومی را بر شرقی مرجح می دانیم. با این حال ذکر چند نکته لازم و روشنگر به نظر می رسد:

نخست آنکه گفتمانها، حاوی دقایق و لحظات مشترک در داخل خود هستند؛ لیکن در کنار آن در داخل گفتمان یعنی بین کشورهایی که در فضای یک گفتمان به سر می برند، تفاوت های محسوس و ملموسی نیز وجود دارد و این البته ناگزیر است. هر کشوری به لحاظ ساخت تنوع قومی، فرهنگی و اقلیتی منحصر به فرد می باشد و تفاوت های فرهنگی و فکری کشور به تفاوت گفتمان آنها در زمینه مسایل قومیت / اقلیت ها منجر می شود. از همین روست که مثلاً در گفتمان غربی در کنار اسپانیا و کانادا که فدرالیسم را پذیرفته اند، فرانسه نیز حضور دارد که در این زمینه ها به سختی امتیاز می دهد. بنابراین گفتمان های مذکور نوع ایده آل و کمابیش خالص اند که همه خصوصیات مزبور در همه اعضای آن مشترک نیست.

دوم آنکه در تحلیل گفتمانی، اعمال و گفتار همگی اجزای گفتمان به حساب می آیند، بنابراین جز در موارد نادر می توان گفت که رفتار با اقلیت های قومی برخاسته از نوعی نگرش و ادراک است. از این رو، هم سیاست ها و هم تفکرات و ایدئولوژی ها، اجزایی از گفتمان

واحد، به حساب می‌آیند. هرچند در این زمینه نیز تفاوت‌های جزئی در بین معتقدین و مدافعان گفتمان‌ها وجود دارد.

ج. گفتمان غربی حقوق تنوع فرهنگی / قومی؛ بنیانها و جریانها

از اواخر قرن نوزدهم، اندک اندک، تلاش‌ها برای کسب حقوق اقلیت‌ها نتیجه داد. گرچه در حقوق بین‌الملل، احکام و اسنادی که ناظر بر گروه‌های مزبور باشند، تا بعد از جنگ دوم چندان قابل توجه نبودند؛ اما بعد از جنگ و بالاخص در دهه‌های اخیر تحولات مهمی در اعطای خودگردانی و ارتقای زبان‌های قومی به مرتبه زبان رسمی صورت گرفته است. قبول خودگردانی برای ایالت کاتالونیا در اسپانیا (و نیز ایالت باسک)، اعطای حقوق فرهنگی و خودگردانی به فلاندرها در بلژیک، اعطای خودگردانی محلی و رسمیت دادن به زبان‌های محلی در ولز و اسکاتلند و موارد فراوان دیگر نشانگر آن است که دول غربی رویه سابق خویش را مبنی بر سرکوب ناسیونالیسم فروملی یا محلی (به تعبیر کیملیکا (Substate) (۸) تغییر داده و می‌کوشند با اعطای مرتبه رسمیت به زبانهای قومی / محلی و خودگردانی به ایالات صاحب اقلیت، موضوع را حل و فصل کرده و سامان ببخشند. (۹)

نظیر همین تحول را در کشورهای آمریکای لاتین، استرالیا و نیوزیلند می‌توان مشاهده کرد. مسأله‌ای که در این کشورها وجود داشت اوضاع بومیان و اهالی اصلی مناطق مذکور بود. دولت‌های مذکور معتقد بودند که گروه‌های فوق از طریق صنعتی‌شدن مناطق زیست خود و از راه مهاجرت و یا ازدواج با جامعه اکثریت به مرور از میان رفته و در جامعه اصلی^۱ ذوب خواهند شد. در این راه نیز تدابیر گوناگونی اتخاذ شد و بسیاری از بومیان از سرزمین‌های آباء و اجدادی خویش رانده شدند، مراتعشان به تصرف دولت درآمد و امکان ادامه حیات فرهنگی، زبانی و قومی آنان حتی‌الامکان سلب شد. لیکن از اواخر قرن بیستم بسیاری از دولت‌های مذکور، خودگردانی و استقلال داخلی و حقوقی فرهنگی / زبانی متعددی برای گروه‌های قومی / اقلیت در نظر گرفته‌اند. حقوقی که برای مائوریه‌ها در نیوزیلند منظور شد و امتیازاتی که به بومیان سرخپوست کانادا اعطاء گردیده، چند نمونه از این اقدامات به شمار می‌آید.

در دولت‌های غربی برای مهاجرین و اتباع جدید نیز حقوق فرهنگی قایل شده‌اند، صرف نظر از اینکه آنان به مهاجرین برای تأمین نیروی کار و حتی متخصصین خویش نیاز دارند. برای ساماندهی امور مهاجرینی که برای مثال ۹ درصد جمعیت بریتانیا را تشکیل می‌دهند، لازم بود که از ایده «یک دولت، یک ملت، یک زبان» و ایده دولت «تک‌فرهنگی» دست بکشند و تلاش کنند تا تعریفی از هویت ملی ارائه دهند که تنوعات مذکور را در خود جای دهد. این‌رو برای مثال در بریتانیا برای تدریس مسایل دینی در مدارس، طرز پوشش، ایجاد نمازخانه در محل‌های کار و مانند آن اقدام شده (۱۰) و باز برای نمونه در هلند در صورت به حد نصاب رسیدن تعداد دانش‌آموزان، دولت برای تدریس زبان مادری آنها معلم استخدام می‌کند. بی‌شک این تحول و گذار از سرکوب تا اعطای حقوق و آزادی و خودگردانی، معلول عوامل و عللی است که ذیلاً به مهمترین آنها اشاره می‌شود:

۱. تحول در اعتقاد به مدرنیته و دستاوردهای عقل‌روشنگری:

پروژه فکری روشنگری بر عقل خالص و ناب تکیه می‌کرد که در همه جا می‌توانست اعتبار داشته باشد، به همین سان نیز مدرنیزاسیون برخاسته از آن مدعی بود که جوامع به مرور شباهت‌های بیشتری پیدا می‌کنند و تفاوت‌های خود را کنار خواهند گذاشت. این نکته در سطح یک کشور گویاتر و مقبول‌تر می‌نمود. در فرآیند ملت‌سازی به تدریج همه اهالی یک کشور در بوته‌ی گذاخته و به یک گروه همگن و یک‌شکل مبدل می‌شوند. نقدهایی که بعدها اندیشمندان مختلف و من‌جمله متفکران جریان پست مدرنیسم بر مدرنیته وارد کردند، اصول و راهکارهای آن را نیز زیر سؤال برد و مشخص نمود که یک‌دست‌سازی حتی اگر میسر و ممکن باشد، مطلوب نیست.
۲. در کنار تحول بالا، مقاومت و ماندگاری هویت‌های قومی / فرهنگی، بر سیاستمداران و محققان مدرنیست اثبات نمود که هویت‌های مذکور تداوم یافته و به زودی از میان نخواهند رفت و حتی به دلیل بالابودن نرخ زاد و ولد در میان گروه‌های قومی / فرهنگی اقلیت، که اکثراً حاشیه‌نشین‌اند، نسبت جمعیت آنها، احتمالاً افزایش هم خواهد یافت. (۱۱)
۳. مدرنیته دو اندیشه متضاد و متعارض را در خود دارد. از یک سو به عقل خودبنیاد و «استعلایی» معتقد است که در همگان واحد می‌باشد و از سوی دیگر نیز بر منحصر به فرد

بودن تک تک افراد تأکید دارد. این امر اگرچه مخالف جریان غالب جامعه مدرن است که در آن صنعت فرهنگ جای کمتری برای اصالت افراد باقی می‌گذارد؛ لیکن در بطن اندیشه مدرن، اصیل بودن^۱ و اهمیت ترجیح هر فرد اهمیت اساسی دارد. از این رو انتخاب الگوی زندگی قومی / فرهنگی خاص، توجیه خود را می‌یابد.

۴. آگاهی افراد از حقوق خویش؛ گفتمان مدرنیته حق‌بنیاد^۲ و قایل به تساوی انسان‌هاست. این تأکید بر تساوی با احکام و قوانین بین‌المللی نظیر اعلامیه جهانی حقوق بشر تأیید و ترویج شد. به این ترتیب، افراد متعلق به گروه‌های اقلیت قومی / فرهنگی حق خود دانستند که از فرهنگ و هویت متمایز برخوردار شوند و برای حفظ آن تلاش کنند. از سوی دیگر با رشد آگاهی و اطلاع عموم از حقوق و آزادی‌های خویش، طلب حق به شکل رایج و مشروع فعالیت فعالان قومی / اقلیت مبدل شد. (۱۲) در رژیم‌های سابق بر دموکراسی، کمابینه در ممالک جهان سوم هنوز چنین است، گروه‌های قومی / فرهنگی و یا حتی افراد، برای طلب آزادی یا امکانات خاص، دست تضرع و التماس به سوی صاحبان قدرت دراز می‌کردند و با توسل به خدمات و وفاداری‌های سابق خود و برشمردن میهن‌پرستی و شاه‌دوستی خویش، آزادی و یا حقوقی را می‌طلبیدند. اما در دوران مدرن، این مطالبه، یک حق بود؛ چیزی که غصب و دریغ شده بود.

۵. تحکیم و تقویت دموکراسی. حکومت دمکراتیک مستلزم قبول آزادی بیان، اجتماعات و تشکل‌ها برای همه آحاد جامعه است. گروه‌های اقلیت قومی / فرهنگی از این حقوق برای کسب آزادی، حقوق قومی / فرهنگی، خودمختاری و استقلال اداری و فدرالیسم، بهره بردند. حکومتی که خود را پای‌بند دموکراسی و اصول و قواعد آن می‌داند، نمی‌تواند درصدد سرکوب این مطالبات و جلوگیری از فعالیت آنها برآید. از سوی دیگر گروه‌های قومی اعطای رأی خود را منوط به کسب امتیازات و حقوق خاصی می‌کنند و حتی در صورت فقدان احزاب قومی / اقلیت، احزاب سراسری مجبور می‌شوند برای کسب رأی به

1 . Authentic

2 . right – based

گروه‌های اقلیت / قومی متوسل شوند. نمونه‌هایی از این امر را می‌توان در حضور سران احزاب غربی در مراسم‌ها و اعیاد مذهبی مسلمین در این کشورها ملاحظه کرد. از سوی دیگر، همانگونه که ویل کیملیکا اشاره می‌کند، دموکراسی ابزارها و نقاط دسترسی متنوعی در اختیار گروه‌های قومی / اقلیت قرار می‌دهد که از آن طرق می‌توانند در فرآیند تصمیم‌گیری دخیل شوند و در صورت نارضایتی از حکومت به احزاب اپوزیسیون روی آورند. در صورت بی‌توجهی اپوزیسیون، آنها بر سطوح و انتخابات محلی متمرکز می‌شوند و در صورت فقدان همه اینها به محاکم قضایی رجوع کرده و خواستار فشار بین‌المللی می‌گردند. (۱۳)

د. ارزیابی مخالفان و موافقان از گفتمان غربی

بی‌شک گفتمان غربی مزایا و معایبی دارد؛ طرفداران این گفتمان ابعاد مثبت آن را چنین ذکر می‌کنند:

یک. تأمین آرامش و رفع خشونت. در این کشورها، جز در موارد بسیار نادر و استثنایی، خشونت قومی و تروریسم مشاهده نمی‌شود که عمدتاً، به دلیل بالابودن هزینه اعمال مذکور، مخالفت مردم با آنها و آزاد بودن مجاری دموکراتیک برای طرح مطالبات است.

دو. رفع و تخفیف بحران هویت. تلاش دولت‌ها یا گروه‌های خاص برای محو یک هویت، شدیدترین عکس‌العمل‌ها را در پی دارد. زیرا هویت فرد، معادل هستی و معادل امنیت وجودی اوست. مرگ هویت، معادل مرگ شخص یا گروه به حساب می‌آید. احساس تداوم و اصالت و اساساً بودن و وجود داشتن با امحاء هویت از میان می‌رود. از این‌روست که همواره خشونت‌بارترین منازعات و مناقشات، هویتی بوده‌اند زیرا هویت امری قابل مذاکره و معامله نیست. بنابراین اگر گروهی احساس کنند که هویت‌شان در معرض خطر نیست و هویتی از بالا بر آنان تحمیل نمی‌شود، می‌توانند پروژه هویتی خود را پیش برده و آن را با هویت‌های فراگیرتر نیز جمع کنند.

سه. رفاه و رونق اقتصادی. رابطه رونق اقتصادی با گفتمان مذکور به طور کامل معلوم و مشخص نیست؛ اما با توجه به اینکه بیشتر کشورهای حاضر در گفتمان غربی از رفاه و

رشد اقتصادی خوبی برخوردارند، به نظر می‌رسد که گفتمان مذکور حداقل، رونق و رشد اقتصادی را به خطر نیانداخته است.

چهار. گسترش و تعمیق مساوات. در این جوامع تفاوت اوضاع و کیفیت زندگی گروه‌های اقلیت و اکثریت به حداقل رسیده و گروه‌های اقلیت جزء عقب‌ماندگان اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی نیستند. بنابراین میزان تبعیض بسیار کاهش یافته است.

با این حال، مخالفان گفتمان غربی نیز ادله‌ای برای نظر خویش دارند. برخی محققان نظیر دیوید میلر^۱ که خود را منتقد انواع افراطی مکتب تنوع فرهنگی می‌داند، معتقد است گفتمان غربی و اعطای خودگردانی و فدرالیسم به گروه‌های قومی / اقلیت باعث تضعیف هویت ملی است. وی منکر تضعیف هویت ملی در فرآیند جهانی‌شدن بوده و آن را منبع هویت‌یابی برای بسیاری از مردم می‌داند. به زعم میلر، آموزش متکی بر تنوع فرهنگی موجب می‌شود که شناخت اعضای جامعه از همدیگر و احساس داشتن فرهنگ مشترک تضعیف شود و در نتیجه، «اعتماد» در جامعه کاهش می‌یابد. (۱۴) (البته منتقدین به این اشکالات میلر جواب داده‌اند). (۱۵) از سوی دیگر نیز مخالفان گفتمان غربی مدعی‌اند که اعطای آزادی و خودگردانی قومی / فرهنگی موجب از بین رفتن کامل اشکال خشونت‌آمیز فعالیت / سیاست قومی نشده و جنبش‌های تجزیه‌طلب هنوز در این کشورها به چشم می‌خورند (در باسک اسپانیا، ایرلند شمالی و کبک). همچنین منتقدین مدعی‌اند که آموزش و پرورش چندفرهنگی باعث می‌شود گروه‌های قومی / فرهنگی اقلیت نتوانند از مواهب جامعه بزرگتر برخوردار شوند و در مجموعه و جماعت کوچک خویش محدود بمانند.

در جواب این اشکالات گفته می‌شود که:

اولاً گنجاندن برخی مواد و متون درسی در آموزش و پرورش چندفرهنگی ضمن ممانعت از بیگانگی^۲ ناشی از آموزش و پرورش بی‌توجه به تفاوت‌ها، امکان شناخت و فهم بهتر از گروه‌های دیگر را فراهم می‌کند و از بی‌اعتمادی مذکور می‌کاهد.

1 . Miller

2 . Alienation

ثانیاً حفظ هویت قومی / فرهنگی به معنای نفی هویت ملی نیست. بلکه هویت ملی می‌تواند به صورتی تعریف و تدوین شود که جامع و شامل هویت‌های فراملی گردد.

ثالثاً صحیح است که اعطای خودگردانی و حقوق به گروه‌های قومی / فرهنگی خشونت قومی را محو نکرده، اما آن را به شدت تضعیف کرده است. همچنانکه جنبش‌های مزبور را نیز به فرآیند دموکراتیک کشانده است.

رابعاً برنامه‌های درسی و آموزشی چندفرهنگی را به صورتی می‌توان تنظیم کرد که هم گروه‌های قومی / فرهنگی احساس از خود بیگانگی نکنند و هم از جامعه اصلی و اکثریت آگاهی بیشتری داشته باشند. امری که با فرآیند جهانی شدن ضروری می‌نماید.

ه گفتمان جهان سومی حقوق تنوع قومی / فرهنگی

اشاره شد که در کشورهای غیرغربی و جهان سومی، اعطای اختیارات محلی، ایجاد فدرالیسم و اعطای حقوق قومی / فرهنگی موضوعیت ندارد. البته در این خصوص موارد استثنایی به چشم می‌خورد، اما استثناهای مذکور یا ناشی از مداخلات خارجی‌اند (نظیر عراق پس از صدام) و یا به دلیل قدرت‌گیری و توفیق نظامی گروه قومی / اقلیت در مقابل دولت (مورد قره‌باغ در جمهوری آذربایجان و منطقه ماورای دنیستر در مولداوی)، به وجود آمده‌اند. علل و دلایل این رویکرد و گفتمان (یا دقایق گفتمان مذکور) را می‌توان در موارد ذیل خلاصه نمود:

یک. برداشت مدرنیستی از دولت ملی. در این کشورها هنوز برداشت مدرنیستی از دولت - ملت و هویت ملی وجود دارد و طیف‌های متعدد روشنفکری و سیاستمداران و سیاست‌گذاران بر این اعتقادند که گروه‌های قومی / فرهنگی متنوع طی دوران گذار از جامعه غیرصنعتی و نیمه‌صنعتی به جامعه مدرن و دموکراتیک از میان خواهند رفت و هویتی واحد و یک‌دست بر سراسر کشور و ملت حاکم خواهد شد. از این رو بر ایجاد کشوری تک‌زبانه و تک‌فرهنگی تأکید می‌کنند. (۱۶) در این کشورها، تصور این است که روند جهانی‌شدن و تکنولوژی ارتباطی و اطلاع‌رسانی موجب محو و نابودی فرهنگ‌های کوچکتر خواهد شد. البته این برداشت در عمل به صورت عکس‌العمل نمود پیدا کرده

است. به این معنا که گروه‌های قومی / فرهنگی اقلیت از فناوری مذکور و امکانات آن بهره برده و به صورت قوی‌تر و منسجم‌تر مطالبات خود را مطرح می‌کنند. همین طور این تکنولوژی، از میزان کنترل دولت بر فعالیت‌های گروهی قومی / اقلیت نیز کاسته است. ایدئولوژی و ایده‌آل «یک دولت، یک ملت، یک زبان» هنوز در این کشورها جاذبه‌های زیادی دارد. به زعم ناسیونالیست‌ها و سیاستمداران این کشورها، ناسیونالیسم قومی، معلول علل دیگری است که در دوران گذار وجود دارند؛ عللی همچون توسعه نامتوازن، نارسایی‌های اقتصادی، برخی سیاست‌های غلط و اشتباه مسئولین و مانند آن که در صورت مرتفع شدن آنها قومیت و ناسیونالیسم قومی - اقلیت نیز کنار خواهد رفت و اگر بتوان در کوتاه‌مدت ناسیونالیست‌های قومی و برخی «افراطیون» را کنترل کرد، به مرور زمان، مسایل قومی نیز حل و فصل خواهند شد.

دو. امنیت کردن مسایل قومی / اقلیتی. در این کشورها گروه‌های قومی منبع تهدید علیه کشور، تمامیت و امنیت آن به حساب می‌آیند و از این رو در دایره مسایلی قرار می‌گیرند که به امنیت کشور مربوط شده و به اصطلاح امنیتی می‌شود. این امر به تعبیر اولی و یور^۱ موجب می‌شود تا نخبگان و دولتمردان در برخورد با مسأله مذکور آن را از حالت موضوعی مربوط به سیاست عادی و معمول خارج کنند و به صورت ویژه تحت کنترل درآورند. (۱۷) به این ترتیب در جهان سوم، نخبگان و اولیای امور، فعالیت سیاسی بر پایه قومیت و ایجاد احزاب و جنبش‌های قومی / اقلیتی را ممنوع ساخته و از اشرار و شبه نظامیان برای سرکوب و یا حتی قتل رهبران این قبیل گروه‌ها استفاده می‌کنند. آنان با توسل به دستگاه قضایی و نیروهای پلیس، محل‌های فعالیت آنها را تعطیل می‌نمایند و رهبران‌شان را به زندان می‌افکنند. (۱۸) به این ترتیب هزینه فعالیت قومی را بالا می‌برند و افراد معتدل آنها، بهترین راه را سکوت می‌دانند و گروه‌های افراطی تر احتمالاً دست به شورش مسلحانه می‌زنند. در قیاس با کشورهای مذکور، در دمکراسی‌های تحکیم‌یافته، مسأله قومی به امری دمکراتیک تبدیل شده است. (۱۹)

امنیتی کردن و یا امنیتی دیدن موضوعی خاص را می‌توان از دو جنبه در نظر گرفت:

اول آنکه؛ از بعد عملی و عینی؛ موضوعی معضل امنیتی ایجاد کرده باشد. مثلاً تجزیه طلبی در ناحیه‌ای رشد یافته و نیرویی اجتماعی شده است و با توسل به خشونت در پی نقض تمامیت ارضی است.

دوم آنکه؛ از بعد ذهنی؛ مسأله‌ای که می‌تواند بالقوه غیرامنیتی باشد به مسأله‌ای امنیتی تبدیل شود. برای مثال مسأله حجاب در ترکیه در ذهنیت طیف‌هایی از نظامیان و سکولارها تعرض به امنیت ملی محسوب می‌شود و حال آنکه از نگاه طیف‌های دیگر و حتی سکولارهای دیگر، اهمیت امنیتی ندارد.

در خصوص مسایل قومی و فعالیت‌های گروه‌های قومی نیز به همین منوال می‌توان بحث کرد. یعنی هر جا که معضل قومی به صورت حاد و مخاطره‌آمیز درمی‌آید، در همه کشورها برخورد با آن در حیطه امور امنیتی قرار می‌گیرد. لیکن در گفتمان غربی تلاش بر این است که طیف وسیع‌تری از فعالیت‌های قومی از دایره مسایل امنیتی خارج و در ساحت مسایل عادی و معمول وارد شود و این امر البته از کشوری به کشور دیگر نیز متفاوت است. مثلاً در خصوص برخورد با مسلمانان در فرانسه قوانین سختگیرانه‌تری وجود دارد و آنها مسایل بیشتری را امنیتی تعریف می‌کنند (امنیت وجودی نظام لاییک فرانسه). حال آنکه مثلاً در بریتانیا قضیه صورت دیگری دارد و آنها تلاش دارند تا بین افراطیون و گروه‌های معتدل اسلامی تفکیک قایل شوند و گروه‌های «افراطی‌تر» را در مقوله مسایل امنیتی وارد سازند. بنابراین، می‌توان گفت که تفاوت گفتمان جهان سومی و غربی در ساحتی است که آنها برای فعالیت‌های قومی غیرامنیتی قایل می‌شوند. در گفتمان جهان سومی حلقه آزادی‌ها تنگ‌تر است و حتی انتشار کتاب و نشریه به یک زبان قومی ممکن است معضل امنیتی قلمداد شود. ولی در گفتمان غربی، دایره آزادی‌های قومی (که از ساحت امنیتی خارج‌اند) وسیع‌تر است (دومین حزب بزرگترین مجلس ایالتی کبک کانادا در اختیار استقلال‌طلبان است). لذا سخن از «امنیتی کردن مسایل قومی در جهان سوم»، به معنای نفی وجود نگرش‌های امنیتی در جهان غرب نیست، بلکه اختلاف در ساحت و میدان فعالیت‌های خارج از مقوله امنیت و نگرش امنیتی است.

سوم آنکه؛ نوپا یا ناقص بودن دموکراسی در این کشورها موجب می‌شود که همانند مورد فوق، نخبگان به سهولت بتوانند مسایل دشواری‌تر که نیازمند تدبیر و تدبیر است را به

مسائل امنیتی مبدل و در واقع صورت مسأله را پاک کنند. همچنین ضعف دموکراسی مانع از آن می‌شود که گروه‌های قومی / اقلیت بتوانند بسیج شده و مطالبات خویش را مطرح سازند.

چهارم آنکه؛ بیشتر کشورهای جهان سوم، ضمن داشتن نگرش توطئه‌بین در سطح نخبگان که باعث می‌شود همه مطالبات و خواسته‌های گروه‌های قومی / اقلیت را با دیده شک و دسیسه بیگانگان و یا همسایگان ببینند، در وضعیت منطقه‌ای خاصی قرار دارند. وضعیتی که طی آن گمان می‌رود خواسته‌های قومی حاصل تحریک همسایگان است (و البته این گمان در همه موارد هم بی‌دلیل نیست). بنابراین چنین تصور می‌کنند که در صورت تأمین نظرات گروه‌های قومی / اقلیت، بخشی از کشور تجزیه شده و به دامن دشمن (که معمولاً کشوری همسایه است) درخواهد غلتید. برخلاف این رویکرد، در غرب اعتقاد عمومی بر این است که حتی در صورت تجزیه (مثلاً کبک از کانادا)، کشور جدید دوست و همکار کشور سابق خواهد ماند و روابطش را با آن حفظ خواهد کرد و به دشمن کشور مادر مبدل نخواهد شد. از همین‌روست که در این کشورها به گروه‌های تجزیه‌طلب نیز اجازه می‌دهند در فعالیت‌های سیاسی شرکت کنند و آرای نیز جلب و جذب نمایند.

پنجم آنکه؛ در بسیاری از کشورهای جهان سوم، از نظر ناسیونالیست‌ها، گروه‌های قومی و اقلیت یادآور حوادث تلخ تاریخی‌اند و بازماندگان فاتحان و مهاجمان بیگانه و احتمالاً همدستان و ستون پنجم امروزی آنها به حساب می‌آیند. از این‌رو اعطای حقوق به آنها امری غیرقابل قبول است، زیرا این گروه‌ها مخاطرات و فجایع مهمی در تاریخ گذشته مرتکب شده‌اند و امروز نیز در پی توطئه و نابودی کشورند. به زعم بسیاری از ناسیونالیست‌های جهان سوم، گروه‌های اقلیت در اصل جزء قوم اکثریت بوده‌اند، لیکن بر اثر هجوم و یورش بیگانگان و «تحت اجبار» آنها دین یا زبان خود را از دست داده‌اند. مثلاً ناسیونالیست‌های بلغارستان، با توسل به این استدلال‌ها، اسامی اسلامی و ترکی اقلیت ترک را تغییر دادند و تکلم به این زبان را ممنوع کردند. نمونه‌هایی از این برهین را در ترکیه (علیه کردها) و در اسلواکی (علیه مجارها) می‌توان مشاهده کرد.

و. ارزیابی گفتمان جهان سومی حقوق اقلیت / قومیت‌ها

گفتمان جهان سومی، در واقع راه‌حلی موقت است و اینکه گروه‌های قومی و اقلیت در جریان مدرنیزاسیون و توسعه از میان خواهند رفت، حداقل در اکثر موارد، توهمی بیش نیست. امنیتی‌کردن قضایای قومی نیز ضمن افزون بر هزینه‌های لازم برای مقابله با تهدیدات (واقعی یا موهوم)، موجب بیگانگی گروه‌های قومی اقلیت می‌شود و خاطرات تلخی بر جای می‌گذارد که امکان رسیدن به تفاهم و برقرار و نهادینه‌ساختن فرهنگ دموکراتیک را در آینده نیز تضعیف می‌کند. همچنین برخورد پلیسی و اطلاعاتی با فعالان قومی / اقلیت، تأسیس و تحکیم دموکراسی را در این کشورها به تأخیر می‌اندازد. زیرا دموکراسی، به صورت ناقص یا بخشی قابل اجرا نیست و یا حداقل نهادینه نمی‌شود و در صورت تأسیس نهادهای دموکراتیک نیروهای حاشیه‌نشین نیز قهراً از آنها سود خواهند جست. نکته مهم، هدایت این نیروها به سمت روندها و روال‌های دموکراتیک است. در خصوص اوضاع منطقه‌ای نیز باید گفت؛ گفتمان غربی حقوق اقلیت‌ها / اقوام و به طور کلی دموکراسی و حقوق بشر به سمت شرق در حال گسترش است. مثلاً رعایت موازین و استانداردهای اتحادیه اروپا که به موازین کپنهاگ موسوم‌اند، از لوازم عضویت کشورهای جدید در اتحادیه اروپاست و این موازین تا خاورمیانه (ترکیه) و اروپای شرقی گسترش یافته‌اند. همچنین با توجه به تحولات منطقه خاورمیانه و دموکراسی‌های نوپای این منطقه (افغانستان و عراق)، هرچند که از خارج وارد شده باشند، گفتمان حقوق بشر و حقوق اقلیت‌ها / اقوام غربی، در این نواحی نیز رو به گسترش است. لذا نوع رفتار، این کشورها نیز با اقوام موجود در ممالک همجوار متفاوت خواهد شد.

یک نکته نیز شایسته ذکر است؛ در هر جا که لوازم گفتمان غربی ایجاد و دموکراسی تحکیم شود، اگر روشنفکران و نخبگان به این نتیجه برسند که اقوام و اقلیت‌ها از بین رفتنی نیستند، گفتمان مسلط دربارهٔ هویت / دولت ملی یک‌دست و یکسان به چالش طلبیده شود و گروه‌های قومی / اقلیت نسبت به حقوق خود آگاهی پیدا کنند (یا چنین تصویری در آنها پدید آید)، در آن صورت تجربهٔ غربی، البته با اختلافات جزئی در آنجا نیز تکرار خواهد شد. در این خصوص تجارب بعضی کشورهای اروپای شرقی و حتی عراق جدید، نکات آموزنده‌ای دربردارد. (۲۰) بنابراین به نظر می‌رسد با گسترش ایدهٔ دموکراسی و حقوق بشر و

تکنولوژی‌های اطلاع‌رسانی و ارتباطات، تحولات قومی / اقلیتی مشابه کشورهای مزبور، به تاسی از مدل‌های غربی یا اشکال اتخاذی آنها در جهان سوم به وجود آیند.

شکی نیست که تجربه غربی برآمده از تاریخی طولانی است و تاریخ جهان سوم و تک به تک کشورهای آن متفاوت از غرب است (اختلافات مهمی نیز در درون بلوک کشورهای غربی وجود دارد). لیکن آنچه گفته شد روندی عمومی و کلی برای جهان غرب بود. این روند می‌تواند در مقاطعی محدود و یا حتی منقطع گردد، اما کلیت آن به طور کامل نفی یا طرد نمی‌شود. مثلاً در اوضاع و شرایط بحرانی ممکن است بسیاری از روندهای معمول به روندهای امنیتی و یا غیردمکراتیک مبدل شوند. البته این نکته نیز شایان ذکر است که مقوله دولت ملی، که اینک در جهان سوم مقبولیت و حتی تقدس یافته، خود حاصل تجربه غربی است و مدیریت و تعریف امنیت در آن نیز حداقل متأثر از غرب است. لذا تأثیرپذیری احتمالی گفتمان جهان سومی از غرب با توجه به عصر انفجار اطلاعات، اطلاع‌رسانی و جهانی‌شدن محتمل است. نکته مهم عنایت به تفاوت‌ها و تشابهات در بستر تاریخی در هر دو گفتمان می‌باشد. بدیهی است که از اعضای گفتمان جهان سومی نمی‌توان درخواست کرد که شرایط گفتمان غربی را بپذیرند، زیرا که دو بستر و دو سپهر فرهنگی متفاوت به حساب می‌آیند. نکته در اینجا است که این کشورها نیز باید به صورت جهانی بیان‌دیشند و محلی عمل کنند؛ یعنی از تجارب غرب بیاموزند و مشکلات خود را با توجه به سنخ مسایل خویش حل کنند.

بنابراین به طور کلی گفتمان‌های مذکور را می‌توان به نوعی در طول هم دانست؛ این به معنای لزوم گذر گفتمان جهان سومی از جهان غرب نیست. زیرا همانطور که فرآیند دمکراتیزاسیون و صنعتی‌شدن در این کشورها، به‌رغم تأثیر و حتی اقتباس از غرب متفاوت است، با رشد دمکراتیک‌شدن، دقایقی از گفتمان غربی در آنها وارد خواهند شد؛ لیکن رنگ محلی و بومی خواهند گرفت.

نتیجه گیری

مبحث حقوق اقلیت‌ها، پس از جنگ‌های اول و دوم جهانی مطرح شده و رونق یافت. در دو جنگ فوق، آغاز جنگ به مسایل اقلیت‌ها بازمی‌گشت. تحکیم روند دموکراسی در کشورهای غربی و ورود گروه‌های قومی / اقلیت در فرآیندهای سیاسی دموکراتیک و بهره‌گیری آنها از ابزارهای سیاسی دموکراتیک، موجب ارتقای اوضاع آنها در ممالک مذکور شد. آنچه در نوشتار حاضر گفتمان غربی خوانده شد، حاوی دقایق و لحظاتی است که سیر تاریخی غرب آنها را بوجود آورده است. در گفتمان جهان سومی نیز، تصورات و برداشت‌های مدرنیستی از دولت - ملت و دولت ملی به همراه تجارب تاریخی، بافت سیاسی و اجتماعی متفاوت، موجب حرکت عکس غرب شده است. شکی نیست که بروز دقایق گفتمان غربی در جهان سوم؛ یعنی بقای گروه‌های قومی / اقلیت به رغم تلاش برای محو آنها، تحکیم و استحکام دموکراسی و رشد ایده صاحب حق بودن نوع بشر به همراهی تفکرات پست‌مدرن نافی روایات کلان و یکسان‌ساز دولت ملی، موجب سرازیر شدن برداشت‌های مشابهی از حقوق تنوع فرهنگی و قومی در این ممالک خواهد شد. گرچه این امر به معنای انتقال دقیق و جزءبه‌جزء گفتمان غربی در جهان سوم نیست، زیرا که بستر اجتماعی - فرهنگی همه جوامع متفاوت است؛ لیکن گفتمانهای جدید و موازنه‌های نوینی در امر حقوق تنوع فرهنگی و قومی شکل خواهد گرفت که در عین برخورداری از خصوصیات کلی گفتمان غربی، رنگ و بوی بومی و محلی خواهد داشت. رشد تکنولوژیهای اطلاع‌رسانی و ارتباطاتی، در کنار آثار مختلف، موجب ارتقای آگاهی گروه‌های قومی / اقلیت از اوضاع هم‌تایانشان در دیگر نقاط جهان خواهد شد و طرح مطالبات مشابه را به دنبال خواهد داشت.

یادداشت‌ها

1. Anna – Biro, Maria and Kovacs, Petra (eds), *Diversity in Action: Local Public Management of Multiethnic Communities in Central and Eastern Europe*, Budapest, Open Society Institute, 2001, p. 10.
2. Cohen, Robin and Kennedy, Paul, *Global Sociology*, London, Macmillan, 2000, pp. 342 - 3.
3. Peterson, R. Dean et al, *Social Problems: Globalization in the Twenty First Century*, New Jersey, Prentice Hall, 1999, p. 351.
4. در این زمینه حداقل دو اثر زیر قابل توجه‌اند که در آنها از نژادپرستی (racism) به معنای موسع کلمه، به عنوان اصطلاح جامعی برای هر نوع برخورد تبعیض‌آمیز با اقلیت‌ها استفاده شده است:
Reisigle, Martin & Wodak, Ruth, *Discourse and Discrimination: Rhetorics of Racism and Antisemitism*, London & New York, Routledge, 2001, pp. 1-2. and Petrova, Dimitrina “Racial discrimination and the rights of minority cultures”, in Sandra Fredman (ed), *Discrimination and Humanrights: The Case of Racism*, Oxford & New York, Oxford Univ. Press, 2001, pp. 45 – 6.
5. N., Marger, Martin, *Race and Ethnic Relations: American and Global Perspectives*, 5th ed., Belmont, Wadsworth, 2000, pp. 14 – 5.
6. *Discourse and Discrimination: Rhetorics of Racism and Antisemitism*, op. cit, pp. 35 – 6.
7. Kymlicka, Will, “Multiculturalism and minority rights: west and east”, *Journal on Ethnopolitics and Minority Issues in Europe*, Issue 4/2002, available at: <http://www.ecmi.de/Jemie/download/Focus4 - 2002 - Kymlicka. Pdf.>>
8. Ibid, p. 7.
9. در این مورد، باید فرانسه را که در مقابل قواعد و موازین اتحادیه اروپا نیز مقاومت نموده و در خصوص ماده ۲۷ میثاق بین‌المللی حقوق سیاسی و مدنی تحفظ کرده است، استثنا کرد. نک.
Pentassuglia, Gaetano, “The EU and the protection of minorities: the case Eastern Europe”; *European Journal of International Law*, Vol 12, No 1, 2001, p. 4.
اما فرانسه نیز اگر چه به اهالی جزیره کرس خودگردانی اعطا نکرده؛ اما اوضاع و آزادیهای گروههای قومی / اقلیت در این کشور نیز با بیست سال قبل تفاوت‌های اساسی دارد. به هر حال به زعم برخی تحلیل‌گران رویکرد فرانسه بیشتر ناشی از نوعی تفکر انتزاعی است که (در قیاس با مثلاً بریتانیا) عمدتاً تلاش دارد تا مفاهیم مجرد و انتزاعی را بر واقعیت پیچیده موجود تحمیل کند، به جای آنکه از تحلیل واقعیت موجود به مفاهیم کلی برسد. این نکته در خصوص مفاهیمی چون سکولاریسم (لایسیته)، ملیت و مانند آن نیز صحیح است. نک.
“Integration policy in Britain: The influence of common law”, available at <http://www.Qantara.de/webcom/show-article/478/nr-191/p-1/i.html.>>
10. Anwar Qadir, Mohammad, Bakhsh, *State Policies Towards Muslims in Britain*, University of Warwick, Centre for Research in Ethnic Relations, 2002. p. 53.

11. "Multiculturalism and minority rights: west and east", op.cit, p.7.
12. Ibid, pp. 7 – 8.
13. Ibid, p. 9
۱۴. ایزنبرگ، اویگیل، «اعتماد، سیاست چندفرهنگی و نارضایتی سیاسی»، خضرنصرالهی آذر، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، سال هفتم، شماره دوم، تابستان ۱۳۸۳، ص ۳۳۵.
۱۵. همانجا، ص ۳۳۱.
16. "Multiculturalism and minority rights: west and east", op. cit, 18.
۱۷. ویور، الی، «امنیتی کردن و غیرامنیتی کردن»، مرادعلی صدوقی، *فصلنامه فرهنگ اندیشه*، سال اول، شماره سوم و چهارم، پاییز و زمستان ۱۳۸۰، صص ۶ – ۱۷۵.
18. "Multiculturalism and minority rights: west and east", op.cit, p. 8.
19. Ibid, p. 9
20. Ibid.